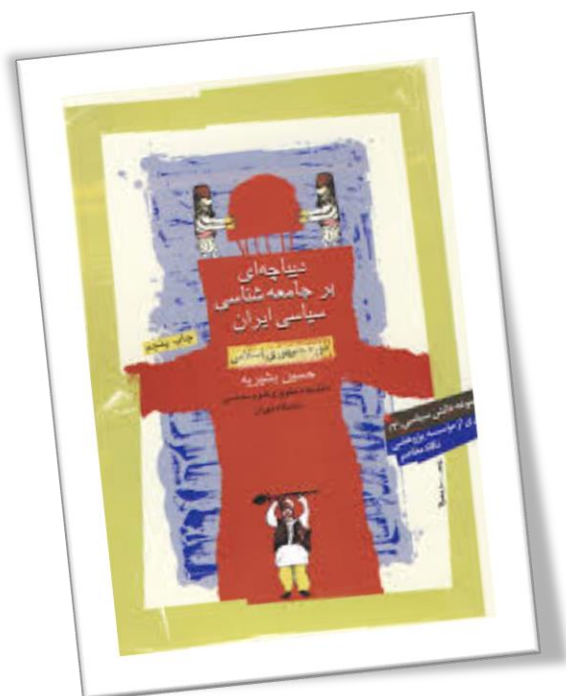


بسم الله الرحمن الرحيم

معرفی کتاب :

کتاب دیباچه ای بر جامعه شناسی سیاسی ایران



نوشته‌ی: دکتر حسین بشیریه

انتشارات : نگاه معاصر

سال چاپ : ۱۳۸۱

✓ کتاب سوم از سلسله کتاب های دانش سیاسی دکتر بشیریه می باشد.

✓ توجه آنچه در این متن آمده خلاصه کتاب است و لذا پاره ای از تحلیل ها و تعبیر نویسنده محل نقد است که دانشجو در اخر گزارش در حد توان خود به آنها اشاره نموده است. در مجموع تلخیص اثر جنبه آشنایی با نظرات مولف دارد بدون اینکه تایید شود

خلاصه کننده : حمیدرضا پهلوان باقری

معارف اسلامی و علوم سیاسی ورودی ۱۳۸۹ دانشگاه امام صادق علیه السلام

مقدمه (کلیات) :

موضوع اصلی جامعه شناسی سیاسی بررسی رابطه میان دولت و ساختار قدرت سیاسی از یک سو و جامعه یا نیروها و گروههای اجتماعی از سوی دیگر است. در این کتاب نیز از چنین چشم اندازی به تحلیل و بررسی جامعه سیاسی در ایران پرداخته می شود.

گفتار نخست تصویری از طبقات اجتماعی و نیروهای سیاسی و منازعات سیاسی در دوران پس از انقلاب اسلامی را نشان می دهد و سپس براساس صورت بندی روابط متحول میان نیروها و طبقات اجتماعی ماهیت دولت را در طی سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۶ تعیین می کند. گفتار دوم با توضیح گفتمانهای سیاسی رایج در تاریخ معاصر ایران شیوه های ظهور و ساخت یابی صورتبندیهای مختلف از نیروهای اجتماعی و سیاسی را در پرتو هر گفتمان نشان می دهد. از این رو امکانات تحول در دولت ایدئولوژیک را با توجه به غلبه عناصر دولت جامع القواء، عناصر دموکراسی نمایشی و عناصر شبه دموکراسی به ترتیب در سه دوره ۶۸ - ۱۳۵۸، ۷۶ - ۱۳۶۸ و ۱۳۷۶ به بعد بررسی میشود. در ذیل همچنین بحث تحول در اشکال و شیوه های مشارکت سیاسی نیز توضیح داده می شود.

گفتار سوم نقش برخی بحرانهای اساسی در دولت ایدئولوژیک بویژه بحرانهای مشارکت و مشروعیت را در تحول خود آن بررسی خواهد کرد.

گفتار چهارم با توجه به ثبات و استمرار چشمگیر دولت ایدئولوژیک بررسی خواهد شد که تحول در دولت ایدئولوژیک تنها به بحرانهای درونی محدود نمی شود، بلکه زمینه ها و عوامل بیرونی تحول در آن را باید در نظر گرفت.

گفتار پنجم چنین زمینه ها و عواملی را در حوزه اجتماعی سیاسی و فکری توضیح می دهد. در پایان در بخش جمع بندی و نتیجه گیری مفهوم دموکراتیزاسیون و خطوط کلی اصلاحات و دگرگونی سیاسی در ایران بررسی می شود.

گفتار اول: دولت و نیروهای اجتماعی

۱. تحلیل وضعیت نیروهای اجتماعی در ایران: دوره قبل از انقلاب اسلامی

به طور کلی نیروهای اجتماعی در هر جامعه ای هم شامل طبقات اجتماعی به مفهوم دقیق حکم و هم در برگیرنده مجموعه گروهها و شئونی است که ذاتاً طبقه به شمار نمی روند ولی ممکن است به نمایندگی از طبقات اجتماعی عمل کنند و یا دارای ایدئولوژی طبقاتی باشند. در تکوین مجموعه ی نیروهای اجتماعی عوامل مختلفی مانند میزان گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرنی، میزان نوسازی و توسعه اقتصادی و میزان دموکراتیزه شدن جامعه یعنی پیدایش سازمانها و شکل های طبقات پایین مؤثر هستند. در مورد جامعه ایران باید گفت که مجموعه ای از شکافهای تاریخی و ساختاری موجب شکل گیری ساختار نسبتاً پیچیده ای از نیروهای اجتماعی –سیاسی شده است. باورود ایران به صورتبندی سرمایه داری به واسطه ی نوسازی در عصر دولت مطلقه پهلوی شکافهای اجتماعی و طبقاتی تازه ای شکل گرفت. مقابله دولت پهلوی با نیروهای اجتماعی سنتی از جمله روحانیت، عشایر و بازار روحانیت از فرآیندهایی که به پیدایش نیروهای اجتماعی مدرن انجامید، جامعه ایران را دوباره کرد و طبقات و نیروهای سنتی و مدرن را در مقابل هم قرار داد. به علاوه جامعه ایران دستخوش شکافهای تاریخی مختلفی نیز بوده است. شکاف میان دین و دولت و شکافهای مذهبی و فرقه ای و شکافهای قومی و نژادی و زبانی سرنوشت تاریخی ایران را در طی قرون و اعصار رقم زده اند. زندگی سیاسی در ایران در طی قرن بیستم سخت تحت تأثیر منازعات ناشی از شکاف سنت و تجدد قرار داشته است.

مهمترین نیروهای اجتماعی فعال در صحنه زندگی سیاسی در ایران معاصر در قالب دو دسته سنتی و مدرن به شرح زیر معرفی می شوند: (ص: ۱۱ تا ۱۴)

الف: نیروهای اجتماعی فعال سنتی

اول. اشرافیت زمیندار

از نظر سابقه تاریخی در ایران با توجه به نوع پاتریمونیالیسم و استبداد ایرانی هیچگاه اشرافیت موروثی و برخوردار از مصونیت حقوقی مستمری پیدا نشد که بتواند محدودیتی اساسی بر قدرت شاه ایجاد کند. در عصر قاجار قدرت طبقه اشراف به ارتباط با خاندان سلطنتی، احراز مناصب دیوانی و تملک ارضی بستگی داشت. اشرافیت در آن دوران از دو گروه عمده تشکیل می شد:

گروه اول. اشراف دیوانی یا صاحب منصبان عالی رتبه

گروه دوم. اشراف تیولدار

طی انقلاب مشروطه بخش های مرفقی و روشن بین اشرافیت در پیشرو انقلاب مشروطه بر ضد استبداد نقشی داشتند. در فاصله سقوط استبداد صغیر و کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ اشرافیت مهمترین عنصر طبقه حاکمه را تشکیل می داد. اما با به

قدرت رسیدن رضاشاه و تمرکز منابع قدرت، نفوذ سیاسی اشرافیت رو به کاهش رفت. طی سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ اشراف زمیندار بودند. با اجرایی برنامه اصلاحات ارضی قدرت طبقه اشراف روبه زوال گذاشت، چرا آنها می توانستند تنها یکی از روستاهای خود را نگه دارند و بقیه املاک آنها مشمول قانون تقسیم ارضی می شد.

پس از انقلاب اسلامی به منظور حفظ امنیت در روستاها، کل نقل و انتقالات ارضی انجام شده براساس قوانین اصلاحات ارضی، قانونی شناخته شد. در عین حال هیأت های هفت نفره واگذاری و احیای اراضی که به موجب آن قانون تشکیل شدند، موظف به واگذاری اراضی موات و اراضی مصادره شده و بایر و دایر متعلق به مالکان بزرگ مازاد بر حد نصاب قانونی گردیدند. با این حال در برخی موارد زمینداران در پی تصرف املاک بر آمدند که به موجب قوانین اصلاحات ارضی میان دهقانان تقسیم شده بود. (ص: ۱۴ تا ۱۷) در مجموع فرآیند تضعیف این طبقه استمرار یافت و تعمیق شد.

دوم. روحانیت

روحانیت شیعه در ایران از عصر صفویه به بعد یکی از نیروهای سیاسی عمده و با نفوذ به شمار می رفته و در مقام مقایسه با دیگر گروههای اجتماعی از شأن و حقوق و مصونیت اجتماعی قابل ملاحظه ای برخوردار بوده است. از لحاظ نظری ریشه قدرت روحانیت را باید در اندیشه امامت و غیبت و نیابت یافت. کوشش های حکام قاجار بویژه از دوران ناصرالدین شاه به بعد برای نوسازی ایران به شیوه غربی واکنش های نامساعدی در بین روحانیون برانگیخت. به طوریکه روحانیون در چند مورد در مقابل حکومت قدرت نمایی کردند و توانایی خود را در بسیج مردم، پادشاهان نشان دادند. انگیزه های مشابهی موجب مداخله و شرکت علما و فقها در نهضت انقلاب مشروطه شد. در دوران رضاشاه در نتیجه برنامه های نوسازی ایران به سبک غربی آسیب های بیشتری بر موقعیت اجتماعی و نفوذ سیاسی روحانیت وارد شد.

از دهه ۱۳۴۰ به بعد با تشدید روند نوسازی به سبک غربی واکنش های منفی در بین بخش های عمده ای از روحانیت برانگیخت و شکاف میان دولت و مذهب ابعاد تازه ای یافت و زمینه نظریه پردازی تازه ای تحت عنوان ولایت فقیه را از جانب امام خمینی (ره) فراهم آورد. پس از انقلاب در پرتو همین نظریه و رهبری امام خمینی (ره) بخش هایی از روحانیت سازماندهی بیشتری پیدا کردند و با تصویب قانون اساسی مبتنی بر اصل ولایت فقیه، دولت خصلتی مشخصاً دینی پیدا کرد. (ص: ۱۷ تا ۱۹)

سوم. بازاریان

طبقات بازاری در عصر قاجاری به دلایل چندی بر قدرت اجتماعی و اقتصادی تجار و بازرگانان افزوده شد به نحوی که نهایتاً در اواخر آن عصر این طبقه به یکی از طبقات عمده صاحب نفوذ در حکومت تبدیل شده بود. با گسترش تجارت خارجی و نفوذ غرب صادرات مواد خام از ایران به بازارهای خارجی نیز افزایش یافت و این خود موجب گسترش و تقویت طبقه تجار و بازرگانان شد. از نظر سیاسی انقلاب مشروطه قدرت طبقه بازرگانان را افزایش داد. به موجب نظام نامه انتخابات مجلس شورای ملی، بازرگانان به عنوان یکی از طبقات عمده شش گانه کشور شناسایی شدند و سهمیه ای از کرسیهای مجلس به آنها داده شد. در دوران پهلوی بازرگانان و بازارهای سنتی یکی از شئون عمده اجتماعی بشمار می رفتند. اما نوسازی اقتصادی در آن دوران ساختار بازار و طبقات بازاری را قدری متحول کرد. پس از انقلاب اسلامی نقش

بازار سنتی در سیاست کشور افزایش چشمگیری یافت. با توجه به همبستگی تاریخی میان بازار و روحانیت به قدرت رسیدن علمای دینی در انقلاب با گسترش نفوذ سیاسی بازار همراه بود. (ص : ۱۹ تا ۲۱)

چهارم. دهقانان

در تاریخ معاصر ایران، دهقانان نقش تعیین کننده ای در تحولات سیاسی نداشته اند و بیشتر از سوی گروهها و نیروهای شهری بسیج شده اند. در دوران مشروطه جنبش دهقانی مهمی رخ نداد. القای نظام تیو لداری پس از آن انقلاب، اکثریت دهقانان را به صورت مزارعه کار در آورد. در دوران رضاشاه در نتیجه گسترش طبقه زمیندار احتمالاً فشار بر دهقانان افزایش یافت. در طی سالهای دهه ۱۳۲۰ شاه نیز به منظور ایجاد پایگاه اجتماعی جدیدی برای خود در مبارزه با خوانین گاه به فکر استفاده از حمایت دهقانان می افتاد. سرانجام در نتیجه اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ یک طبقه متوسط دهقانی در ایران پدیدار شد که ۱۵٪ جامعه دهقانی را تشکیل می داد. در سالهای اولیه انقلاب در برخی مناطق میان دهقانان و بقایای طبقات زمینه و منازعاتی در گرفت. در این میان هیأت های هفت نفره واگذاری و احیاء اراضی که به موجب لایحه قانونی واگذاری و احیاء اراضی مصوب شورای انقلاب در سال ۱۳۵۹ تشکیل شده بودند که در حل مسائل مالکیت ارضی نقش عمده ای ایفا کردند. (ص : ۲۲ تا ۲۳)

ب: نیروهای اجتماعی فعال مدرن

اول. طبقه متوسط جدید

این طبقه عمدتاً محصول فرآیند نوسازی عصر پهلوی بوده است و خود در پیشبرد آن فرآیند نقش داشته است. این طبقه از آغاز محمل اصلی ایدئولوژیهای لیبرالیسم، سکولاریسم و مدرنیسم بوده است. خواست های عمده طبقه متوسط جدید در زمینه ایجاد مبانی و دستگاه دولت مدرن تقویت هویت ناسیونالیستی، منع دخالت روحانیت در سیاست، وضع نظام قانون اساسی جدید به شیوه ی اروپا، تأسیس نهادهای سیاسی بر اساس حاکمیت ملی و ایجاد مبانی دولت مدرن به جای دولت سنتی بوده است. اصلاحات دیوان های اداری و ایجاد تمرکز سیاسی را دولت نوساز پهلوی برآورده ساخت هر چند خواست های دیگر این طبقه در زمینه ایجاد حکومت قانون و تأمین حقوق و آزادی های مدنی را سرکوب کرد. طبقه متوسط جدید را حقوقدانان، پزشکان، روزنامه نگاران و صاحبان حرفه های آزاد تشکیل می دادند. در دوران نوسازی اجتماعی و فرهنگی بین سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ طبقه متوسط جدید گسترش چشمگیریافت و دربار سلطنتی کوشید آنها را به حامیان خود تبدیل کند در شرایطی که پیوند روحانیت با اشرافیت قطع شده بود. اما گرایش به مذهب و سنت در بین اعضاء طبقات متوسط جدید در همین سالها و ظهور روشنفکران این ضعف ساختاری دولت مطلقه پهلوی را تشدید کرد و حمایت لازم از آن را منتفی ساخت. چنانکه خواهیم دید همین طبقه متوسط جدید پس از انقلاب اسلامی به تدریج مواضع سیاسی خود را از گروههای سنت گرایی اسلامی متمایز ساخت و با عرضه ی تعبیری دموکراتیک تر از اسلام زمینه اجتماعی اپوزیسیون سیاسی در جمهوری اسلامی را تشکیل داد. (ص : ۲۴ تا ۲۵)

طبقه کارگر جدید در ایران تحت تأثیر گسترش روابط با غرب، پیروزی انقلاب مشروطه و بویژه پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه ظهور یافت. نخستین حزب کمونیست ایران در سال ۱۲۹۹ تشکیل شد و کارگران و دهقانان ایران را به تشکیل اتحادیه های کارگری و دهقانی و مبارزه اجتماعی دعوت کرد. بعد از کودتای مرداد ۱۳۳۲ و با سرکوب حزب توده که جنبش کارگری را به اوج رسانده بود. جنبش کارگری رو به افول رفت. در دهه ۱۳۴۰ دولت پهلوی به منظور جلب حمایت طبقه کارگر کوشش هایی در زمینه سهام کردن کارگران در ۲۰٪ از سود کارگاهها تعیین حداقل دستمزدها و فروش سهام کارخانه ها به کارگران انجام داد. دولت شاه در دهه ۱۳۵۰ در واکنش به بحرانهای داخلی خود از طریق تأسیس حزب رستاخیز ملت ایران دست به بسیج کارگری زد و به موجب قانون توسعه مالکیت صنفی به فروش برخی سهام کارخانه های خصوصی و دولتی به کارگران پرداخت. در آستانه پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷ کارگران به اعتصابات و فعالیت های سیاسی دست زدند و کمیته های کارگری تشکیل دادند که به شوارهای کارگری تبدیل شد. در دوران فعالیت حزب جمهوری اسلامی پس انقلاب، شوارهای اسلامی به جای شوارهای کارگری قبلی مستقر شدند و بدین سان فعالیت مستقل تشکیلات کارگری پایان رفت. (ص ۲۵ تا ۲۶)

۲- تحلیل وضعیت نیروهای اجتماعی در ایران: دوره پس از انقلاب اسلامی

چهار بلوک از نیروهای اجتماعی و سیاسی در سال های پس از پیروزی انقلاب پدیدار شدند :

۲-۱. احزاب و گروههای بنیادگرای اسلامی

این دسته از احزاب و گروهها گرچه ریشه در دوران قبل از انقلاب داشتند ولی عمدتاً پس از انقلاب تشکیل یافتند. احزاب بنیادگرا به تحول از نظام سلطنتی به حکومت جمهوری قانع نبودند بلکه خواستار ترکیب مذهب و سیاست و تأسیس حکومت دینی یا روحانی و اجرای احکام اسلام از طریق نظام سیاسی بودند. این گروهها براساس اندیشه های امام خمینی(ره) از نوعی حکومت دینی و اسلامی به رهبری فقها و روحانیون حمایت می کردند. مهمترین حزب اسلامی از این نوع حزب جمهوری اسلامی بود که در سال ۱۳۵۸ توسط پیروان امام خمینی تشکیل شد. شکل ها و سازمانهای دیگری نیز از جانب روحانیون سیاسی در آن سالها تشکیل شدند که از آن جمله اند. (ص: ۲۷ تا ۲۸)

۲-۲. احزاب و گروههای لیبرال طبقه متوسط

هسته اصلی این دسته از احزاب و گروهها را اپوزسیون قدیم رژیم شاه تشکیل می داد و مهمترین خواست آنها تأمین آزادی های سیاسی و اجتماعی از طریق محدود کردن ساختار قدرت سیاسی و ایجاد نوعی مشروطیت یا جمهوری بود. جبهه ملی مهمترین شکل لیبرال دموکراتیک محسوب می شد که مرکب از حزب ایران به رهبری کریم سنجابی و حزب مردم ایران، رهبری داریوش فروهر بود. پس از انقلاب جبهه ملی خواستار تصویب قانون اساسی جدیدی به سبک قوانین اساسی کشورهای دموکراتیک اروپای غربی شد. اختلافات داخلی موجب انقلاب جبهه دموکراتیک ملی به رهبری متین دفتری شد. پشتیبانی جبهه ملی از جهت گیری مذهبی انقلاب به رهبری روحانیون در درون آن اختلافاتی برانگیخته بود.

به ویژه جبهه دموکراتیک ملی مخالف مداخله فراینده روحانیون در سیاست بود. به هر حال جبهه ملی در سالهای پس از انقلاب روبه ضعف و انقراض رفت. از دیگر احزاب لیبرال دموکراتیک در سالهای پس از انقلاب می توان از حزب جمهوری خواه خلق مسلمان و گروه جنبش به رهبری دکتر حاج سید جوادی نام برد که اعضای آنها را حقوقدانان - روشنفکران و استادان دانشگاه تشکیل می دادند. به طور کلی احزاب و تشکیلات لیبرال متعلق به طبقه متوسط جدید و کوچک و فاقد پایگاه توده ای بودند. (ص: ۲۹ تا ۳۰)

۲-۳. احزاب چپ گرای اسلامی

این دسته از احزاب و گروهها با گسترش ایدئولوژی اسلام سیاسی در بین روشنفکران و تحصیل کردگان طبقه متوسط جدید قبل از انقلاب تکوین یافته بودند. مهمترین احزاب و سازمانهای متعلق به این دسته عبارت بودند از جنبش مسلمانان مبارزه و سازمان مجاهدین خلق، پایگاه اصلی آنها در هر دانشگاه قرار داشت. شعار اصلی آنها دموکراسی شورایی بود یعنی استقرار شوارهای اسلامی در همه مؤسسات و نهادهای دولتی، زیرا به نظر آنها اساس حکومت در اسلام همان شورا است. در این میان سازمان مجاهدین خلق از پایگاه اجتماعی گسترده تری برخوردار بود و به عنوان یکی از رقبای قدرت در سالهای پس از انقلاب مطرح شد. مجاهدین مخالف حکومت دینی و خواستار برقرار حکومتی انقلابی مرکب از احزاب اسلامی و رادیکال بودند. (۳۱ تا ۳۲)

۲-۴. احزاب و گروههای سوسیالیست و مارکسیست

نیروی چپ در سالهای اولیه انقلاب مرکب از مجموعه ای از گروهها و دسته بندی های کوچکی بود که بر پایه جنبش های دانشجویی شکل گرفته بودند، خواسته ای اصلی نیروی چپ در آن سالها ملی کردن صنایع و بانک ها، قطع رابطه با امپریالیسم آمریکا، ایجاد ارتش مردمی و اعطای حقوق خود مختاری به اقوام و اقلیتهای قومی بود. اما آنها دارای اختلافاتی با یکدیگر بودند و از توان لازم برای بسیج توده ای و سیاسی کردن جمعیت برخوردار نبودند، مهمترین این گروهها سازمان فداییان خلق، سازمان پیکار حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران و حزب توده ایران بودند، حزب توده از همان آغاز از بنیادگران و احزاب اسلامی حمایت کرد که ظاهراً هدف اصلی حزب توده از حمایت از انقلاب کوشش برای رادیکالیزه کردن آن و نهایتاً کسب پایگاه قدرتی برای خودش بود. (ص: ۳۲ تا ۳۳)

۳- نتیجه منازعات بین نیروهای اجتماعی و شکل گیری بلوک قدرت در ایران

پس از انقلاب بلوک قدرت توسط احزاب لیبرال طبقه متوسط جدید و گروههای بنیادگرا و روحانیون که به ویژه متکی به حمایت توده ها و طبقات بازاری بودند اشغال شد. مبارزه قدرت میان دولت موقت به عنوان ائتلاف احزاب میانه رو و لیبرال با نهادهای انقلابی که تحت تسلط روحانیون قرار داشتند سرانجام به زوال و انحلال آن دولت انجامید. مهمترین اختلاف نظر میان گروهها لیبرال و بنیادگرایان اسلامی بر سر قانون اساسی پیدا شد که در تعیین مسیر انقلاب و ماهیت حکومت نقش بسیار تعیین کننده ای ایفا کرد. دولت موقت پیش نویس قانون اساسی مورد نظر خود را تهیه کرد و خواستار آن بود که مجلس مؤسسانی برای بررسی و تصویب آن پیش نویس تشکیل شود. در مقابل گروهها و احزاب اسلام گرا هم با پیش نویس پیشنهاد شده و هم با تشکیل مجلس مؤسسان مخالفت ورزیدند و به ویژه دولت موقت را از توصیف قانون اساسی

جدید با واژه «دموکراتیک» بر حذر داشتند. اظهار اینگونه نظرات انتقادی نسبت به پیش نویس قانون اساسی واکنش هایی از جانب اعضاء دولت موقت برانگیخت. نهضت آزادی اصل ولایت فقیه را مغایر با حاکمیت مردم و مشارکت واقعی آنها در سیاست و حکومت توصیف کرد گرچه آیت الله شریعتمداری اعلام داشت که در فقه اسلامی ولایت تنها محدود به شمار محدودی از موارد و قضایای شخصی است و نمی تواند ناقص حاکمیت مردم باشد. سرانجام دولت موقت و شورای انقلاب توافق کردند که شورایی مرکب از ۷۳ تن از خبرگان و صاحب نظران برای تصویب قانون اساسی انتخاب کنند. انتخابات مجلس خبرگان آشکارا میان گروه های لیبرال و احزاب اسلام گرا تعارض ایجاد کرد. در سراسر کشور ۸۰٪ از کاندیداهای مجلس خبرگان از روحانیون بودند. ریاست مجلس با آیت الله بهشتی بود که رهبر حزب جمهوری اسلامی بود. حزب جمهوری اسلامی در نخستین مجلس شورای اسلامی با اتکاف به گروه های اسلام گرای دیگر مانند جامعه روحانیت مبارز و فدائیان اسلام اکثریت مجلس را در دست داشت. همین اکثریت پارلمانی بود که با اقدامات و انتصابات رئیس جمهوری به مخالفت برخاست و سرانجام محمدعلی رجایی را به رغم تمایل رئیس جمهوری به نخست وزیری گماشت و بالاخره پس از حکم رهبر انقلاب بنی صدر را برای تصدی منصب ریاست جمهوری ناصالح شناخت. پس آنها برای بنی صدر ضدیت گروه های اسلام گرا با لیبرالیسم شهرت بی سابقه ای پیدا کرد رهبر انقلاب جبهه ملی و نهضت آزادی را به عنوان دشمنان اسلام و حزب کفار توصیف کرد. اینک آشکارا اعلام شد که هدف انقلاب اسلامی ایجاد حکومت دینی خالص، شیوه ای کاملاً ضد لیبرالی بوده است. بدین سان پس از سقوط دولت موقت گروه ها و احزاب اسلام گرا ایدئولوژی رادیکال پوپولیستی بسیج گرایانه ای عرضه داشتند که چارچوب مشارکت توده ای در طی سالهای بعد را تشکیل می داد. در این ایدئولوژی آشکارا مستضعفین بر ضد مستکبرین تحریک می شدند. به طور کلی ساختار حزب جمهوری اسلامی تا سال ۱۳۶۶ چارچوبی برای بسیج و مشارکت توده ای انگیزته شده از بالا فراهم می ساخت و احتمالاً اگر آن حزب منحل نمی شد نهادمندی و سابقه لازم برای مشارکت سیاسی تا حدی تأمین می گردید. ولی با انحلال و تجزیه حزب جمهوری اسلامی به دسته ها و جناح ها، آن احتمال عجلتاً منتفی شد. (ص: ۳۳ تا ۴۶)

۴- ماهیت دولت در سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۶

بطور کلی تا پیش از سال ۱۳۶۸ سیاست و حکومت در ایران تحت تأثیر شخصیت رهبر انقلاب به عنوان محور اصلی نظام سیاسی قرار داشت. البته رهبر انقلاب در درون ساختاری از روابط و نیروها عمل می کرد و این تعبیر که شخصیت رهبر تنها عامل تعیین کننده تاریخ و فرآیند تکوین جمهوری اسلامی بود دور از واقعیت می نماید. گرچه ساختار دولت و قدرتی را که پس از سال ۱۳۶۸ به تدریج شکل گرفت باید میراث سیاسی مستقیم آیت الله خمینی شمرد. لیکن با پایان جنگ و حصول ثبات نسبی و با توجه به عملکرد عوامل مختلف، آن ساختار در طی سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ تعین خاصی پیدا کرد. این ساختار قدرت از عناصر مختلفی تشکیل شده بود، که روی هم موجد ویژگی معین نظام جمهوری اسلامی بوده اند. اولاً از حیث ایدئولوژیک برخی عناصر آشکار دولت جامع القوا در آن یافت می شد. ثانیاً از حیث ساختار قدرت ویژگی های نوع نظام سیاسی معروف به دموکراسی صوری یا نمایشی در آن شهود بود و ثالثاً بویژه در سالهای دهه ۱۳۷۰ ویژگی ها و عناصری از نوع نظام سیاسی معروف به شیوه دموکراسی در آن تکوین یافت. (ص: ۴۷ تا ۴۸)

الف: ویژگی های ایدئولوژیک دولت جامع القوا

از حیث ویژگی های دولت ایدئولوژیک و جامع القوا که در حقیقت استمرار دوران اولیه انقلاب بودند، دو ویژگی کلی قابل ذکر است :

۱) سیاسی کردن کل جامعه و علائق اجتماعی به این معنی که عرصه ها و حوزه های خصوصی زندگی رویهم رفته دارای حیاتی مشروط بوده اند و طبعاً حکومت و نیروهای وابسته به آن به هر دلیلی و در هر زمانی حق مداخله در آن عرصه ها را برای خود محفوظ داشته اند.

۲) سیاسی کردن جامعه و علائق اجتماعی تنها از چشم انداز ایدئولوژی مسلط نسبی سنت گرایی اسلامی یا اسلام گرایی شیعی صورت می گرفته که چندان مجالی برای دگر اندیشی باقی نمی گذارد و یا آنرا تحمل نمی کند. با این همه ساختار قدرت در ایران با الگوی دولت تمامت خواه فاصله های قابل ملاحظه ای داشت و این فاصله در طی سالهای دهه ۱۳۷۰ افزایش یافت و در نتیجه برخی ویژگی های متعلق به نوع نظام دموکراسی صوری انبساط بیشتری پیدا کرد.

ایدئولوژی نظام جمهوری اسلامی بر چند اصل اساسی استوار بوده است. اصل اساسی تأکید بر سنت اسلامی به عنوان منشأ همه ارزش ها و هنجارهای مقبول است، حقوق و تکالیف و امتیازات اجتماعی تنها در چارچوب شیعه پذیرفته می شوند که به وسیله فقها تعبیر و تفسیر می شود. سنت اسلامی و اجرای آن نه به عنوان ابزاری برای رسیدن به هدفی دیگر چون تکامل و توسعه اجتماعی بلکه خود به عنوان هدف اصلی تلقی می شود و نظام ولایت مسئولیت اجرای احکام اسلامی و نظارت بر آن را دارد. از این رو مخالفت با حکومت اسلامی به معنای مخالفت با اسلام و احکام آن بشمار می رود. ولایت مطلقه فقیه کانون اصلی اقتدار در جمهوری اسلامی است و مشروعیت آن ناشی از حاکمیت خداوند تلقی می شود و در مقابل، نهادهای دموکراتیکی چون مجلس و ریاست جمهوری عناصر اصلی «دموکراسی صوری» بوده اند و این خود زمینه ی نهادی شبه دموکراسی را تشکیل می دهد. در ایدئولوژی انقلاب اسلامی نه دولت یا حزب و یا طبقه خاص بلکه سنت اسلامی که روحانیت مفسر اصلی آن است تکریم و تعظیم می شود و در رأس آن ولایت فقیه مظهر اصلی سنت اسلامی تلقی می شود. (ص: ۴۸ تا ۵۱)

ب: عناصر دموکراسی نمایشی

در دهه ۱۳۷۰ برخی از پتانسیل های دموکراتیک نظام جمهوری اسلامی فعال تر شوند. گرچه ساختار دولت ایدئولوژیک همچنان تداوم دارد، اما از یک سو گرایش بسیج توده ای نقصان یافته و از سوی دیگر افکار عمومی آزادی و استقلال بیشتری از دولت ایدئولوژیک پیدا کرده و برخی زمینه های گزار به دموکراسی فعال شده است. منظور از دموکراسی صوری و یا نمایشی نوعی نظام الیگارشسی است که دارای برخی نهادهای دموکراتیک صوری و نمایشی باشد. گرچه این نظام با بالیگارشسی ها فاصله بسیاری دارد، لیکن شباهتهایی از حیث ساختار قدرت با آنها دارد. ترکیب همین نوع از الیگارشسی با برخی ویژگی های نظام دموکراسی، ساختاری را فراهم آورده است که به عنوان دموکراسی صوری از آن یاد می شود. (ص: ۵۱ تا ۵۳)

ج: عناصر شبه دموکراسی

ساز و کارگذار از دموکراسی صوری به شبه دموکراسی را معمولاً باید در نزاعهای درونی الیگارش حاکم و امکان تقویت اشکال و تشکیلات دموکراتیک توسط برخی از جناح ها بر ضد برخی دیگر جستجو کرد. تکوین شبه دموکراسی به این معنا خود اغلب متضمن فرآیند شکل گیری الیگارش جدید مرکب از کسانی است که شأن خود را مرهون تبار و حسب و نسبت یا وابستگی به الیگارش نیستند و معمولاً از ضرورت نوسازی، ناسیونالیسم و توسعه اقتصادی حمایت می کنند. چنین گروههای نوظهوری که معمولاً مرکب از اعضاء طبقه متوسط جدیدند، دموکراسی صوری را به سوی شبه دموکراسی سوق می دهند با این توصیف کلی نظام سیاسی ایران در دهه ۱۳۷۰ متمایل به گذار از دموکراسی صوری به شبه دموکراسی شده است. تفاوت اساسی دموکراسی صوری با شبه دموکراسی، چنانچه اشاره شد عمدتاً در ویژگی های اجتماعی گروههای حاکم و نوع رابطه با جامع نهفته است. در دموکراسی های صوری نقش سیاسی الیگارش ها بارز و آشکار و کارکرد نهادهای دموکراتیک مخدوش و منحل است. به علاوه ساختار قدرت در این گونه نظام ها مبتنی بر عملکرد گروههای نفوذ نیمه رسمی و حامی پروری است که از درون خود الیگارش پدید می آیند. در مقابل در شبه دموکراسی های الیگارش جدیدی (احتمالاً در کنار الیگارش قدیم) شکل می گیرد. نهادهای دموکراتیک کاراتر می شوند و ساختار قدرت به سوی تکوین تشکیلات و سازمانها و احزاب سیاسی میل پیدا می کند. ویژگی های زیر را می توان به طور خلاصه در مورد گذار به شبه دموکراسی در ایران بر شمرد. ظهور نیروهای سیاسی جدید از درون طبقه متوسط جدید طرح نوسازی و اصلاحات سیاسی به عنوان برنامه گذار از الیگارش سنتی به نقصان خصلت توده ای و بسیج گری در حیات سیاسی و جز آن روی هم رفته آنچه به نظام جمهوری اسلامی در شرایط متحول خود خصلت دموکراسی نمایشی و صوری و یا شبه دموکراسی می بخشد، عملکرد و استقلال نهادهای دموکراتیک آن در مقابل الیگارش حاکم بوده است. (ص: ۵۳ تا ۵۷)

۵- توزیع اجتماعی قدرت در ساختار حقوقی و قانونی جمهوری اسلامی

متن قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸ با اصلاحات آن مصوب ۱۳۶۸ متن چند وجهی پیچیده ای است که از کوشش برای ترکیب مبانی و منابع مختلف مشروعیت و اقدام سیاسی دارد. شالوده اصلی ساختار حکومت و قدرت براساس قانون اساسی رهبری یا ولایت فقیه است که ضامن عدم انحراف سازمانهای مختلف از وظایف اصیل اسلامی آنها است. کار ویژه قوه مجریه هم بر طبق قانون اجرای احکام و مقررات اسلامی است. در جمهوری اسلامی ولایت امر به عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است (اصل پنجم). فقهای شورای نگهبان نیز از جانب رهبر منصوب می شوند. طبق اصل ۹۳ مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان اعتبار قانونی ندارد. حق تفسیر قانون اساسی نیز از آن شورای نگهبان است (اصل ۹۸). صلاحیت نامزدی ریاست جمهوری نیز باید به تأیید شورای نگهبان برسد. بر طبق اصل ۱۰۷ تعیین رهبر بر عهده خبرگان منتخب مردم است. بر طبق اصل ۱۱۰ مهمترین اختیارات ولی فقیه یا رهبر عبارتند از: تعیین سیاست های کلی نظام و نظارت بر اجرای آنها؛ فرماندهی کل قوا؛ نصب و عزل فقهای شورای نگهبان و رئیس قوه قضائیه؛ رئیس ستاد مشترک و فرمانده کل سپاه پاسداران؛ حل مسائل و بحرانهای خارق العاده از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام و عزل رئیس جمهور پس از صدور رأی مجلس مبنی بر عدم کفایت وی. در این ساختار پیچیده با توجه به محدودیت رهبری و نهاد ولایت فقیه و نقش مرکزی روحانیت در شورای نگهبان و مجلس خبرگان و قوه قضائیه و نیز با توجه به نقش رهبری و شورای نگهبان در تأیید و تنفیذ رئیس جمهوری رویهم رفته

حاکمیت ملی به صورتی غیر مستقیم اعمال می شود و از همین رو موانعی برای اعمال مالکیت به شیوه ای دموکراتیک وجود دارد.

در یک برداشت کلی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مبین مطالبات تاریخی طبقه ی روحانیت به عنوان طبقه ای سیاسی و سازمان یافته بوده است که از این رو مناصب و امتیازاتی را به آن داده است که تداعی کننده چند ویژگی می باشد :

۱- به نظر می رسد نقش تاریخی روحانیت بعد از انقلاب موجب چنین پاداشی شده است.

۲- اصولاً از شرایط عمومی انقلابات اجتماعی است که موجب تسلط طبقه ی سیاسی خاصی می شود.

۳- سازماندهی تئوریک به طبقه ی روحانیت را می بایست در قالب نظریه ی ولایت فقیه یافت که در قانون اساسی شکلی رسمی و حقوقی به خود گرفت.

(ص: ۵۷ تا ۶۲)

گفتار دوم: گفتمانهای سیاسی عمده در تاریخ معاصر ایران

به طور کلی زندگی و کردارهای سیاسی در هر جامعه ای در چارچوب گفتمان سیاسی مسلط تعیین می یابد. نکته مورد نظر در بحث حاضر آن است که چون هر گفتمان سیاسی حاوی اصول و قواعدی است که کردارهای سیاسی را تعیین می سازند. تحول گفتمانی لازمه تحول در آن کردارها است. از سوی دیگر استعدادی و سلطه هر گفتمانی نیازمند پشتیبانی آن از جانب نیروها و قدرتهایی است. در دوران مدرن یعنی از اواخر قرن نوزدهم سه گفتمان سیاسی مسلط در ایران در پی تعریف و تشکیل زندگی و کردارها و ساختارهای سیاسی بوده اند که با احتساب گفتمان مقابل (گفتمان مقاومت) که همان گفتمان دموکراتیک باشد، ما شاهد نقش آفرینی ۴ گفتمان اصلی هستیم:

۱. گفتمان پاتریمونیالیسم سنتی

گفتمان مسلط در ایران پیش از ظهور فشارها و نفوذ تجدد غربی بود که در قالب جنبش اصلاحات دوران قاجاریه و نهضت مشروطیت ظهور نمودند. این گفتمان همچون گفتمانهای دیگر مرکب از عناصر مختلف و متعددی بوده است که از آن جمله باید نظریه شاهی ایرانی، نظریه سیاسی شیعه به تعبیر دوران صفویه، شیوه خاص استبداد دوران قاجار و پدر سالاری قبیله ای را نام برد. بنابراین پاتریمونیالیسم سنتی گفتمان سلطنتی - مذهبی خاصی بود که تحت شرایط خاص دوران قاجار شکل گرفته بود.

پاتریمونیالیسم سنتی ایران بطور کلی بر اقتدار و اطاعت مطلقه، پدر سالاری سیاسی، قداست دولتی و ارتباط همستمر آن با خدا، رابطه همیان حکام و علمای دین و ساختار عمودی یکجانبه و غیر مشارکتی و غیر رقابتی تأکید می گذاشت. در فرهنگ سیاسی پاتریمونیالیسم، حاکم ایده آل همچون قهرمان و شخصیتی مقدس تصور می شود که منشأ همه خیرات است. ویژگی های اصلی فرهنگ پاتریمونیالیسمی در ایران، بد گمانی افراد نسبت به یکدیگر، قدرت طلبی، سوءظن به حکومت، ترس فراگیر، احساس بی

کفایتی و نظیر اینها بوده است. با ضعف و زوال دولت پاتریمونیال در عصر قاجار تعدد و پراکندگی منابع قدرت افزایش یافت و به واسطه تأثیرات گوناگون نفوذ اروپا طبقات منتفذ و گروههای نفوذ عمده ای پیدا شدند و یا در مواضع قدرت خود استحکام یافتند. (ص: ۶۵ تا ۶۸)

۲. گفتمان مدرنیسم مطلقه پهلوی

مهمترین گفتمان سیاسی مسلط در ایران در قرن بیستم، گفتمان مدرنیسم مطلقه پهلوی بود. در این گفتمان بر اقتدارگرایی، اصلاحات از بالا، عقلانیت مدرنیستی، ناسیونالیسم ایرانی، مرکزیت سیاسی، سکولاریسم و توسعه صنعتی تأکید می شد. دولت مطلقه ای که در پرتو این گفتمان ظهور کرد در پی آن بود که جامعه و اقتصاد ایران را از صورتبندی سنتی و ماقبل سرمایه دارانه به صورتبندی مدرن و سرمایه دارانه عبور دهد و از این حیث برخی کار ویژه های زیربنایی در حوزه نوسازی اقتصادی و اجتماعی به عمل آورد. بدین سان گفتمان مدرنیسم مطلقه با خصلت عقل گرایی، اقتدارگرایی و به هنجار سازانه خود آسیب های عمده ای به گروهها (عشایر، علمای دینی، اصناف، تجار بازار و...) و فرهنگ جامعه سنتی وارد می کرد. در گفتمان مدرنیسم مطلقه پهلوی چندان جایی برای مشارکت و رقابت سیاسی وجود نداشت. (ص: ۶۸ تا ۶۹)

۳. گفتمان سنت گرایی ایدئولوژیک

این گفتمان در واکنش به مدرنیسم مطلقه پهلوی پدیدار شد و در آغاز دو تعبیر متفاوت از آن عرضه گردید. یکی از جانب روشنفکران مذهبی و دیگری از سوی برخی روحانیون ناراضی. اما رویهمرفته این گفتمان بازتاب علائق و ارزش های طبقات رو به افول جامعه سنتی بود که در معرض نوسازی و اصلاح و انقلاب از بالا قرار گرفته بودند. در این گفتمان سنت اسلامی به عنوان راه حلی برای مسائل جامعه و عصر مدرن به ایدئولوژی تبدیل شد. سنت گرایی ایدئولوژیک جهان مدرن و شیوه ی زندگی دموکراتیک به عنوان دشمن اصلی قلمداد کرده و به مظاهر مختلف تجدد غربی تاخته است. این گفتمان به ویژه با پلورالیسم، جامعه مدنی، لیبرالیسم، سنت روشنگری غرب و نیز ناسیونالیسم ایرانی سرستیز داشته است و در مقابل بر رهبری، انضباط اجتماعی و اخلاقی، ارزش ها سنتی، نخبه گرایی سیاسی و کنترل فرهنگی تأکید داشته است. گفتمان سنت گرایی ایدئولوژیک دو گرایش عمده را در درون خود داشته است. یکی گرایش کاریزمایی و پوپولیستی که از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ غالب بود و دیگری گرایش محافظه کارانه و سنتی تری که از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ حاکم شد. وفاداری و اعتماد و ارادت شخصی و مذهبی به رهبران و ارزش های مقبول آنها، اساس کردارهای سیاسی در این گفتمان را تشکیل می دهد. طبعاً در چنین گفتمانی جایی برای فردگرایی، نقد و انتقاد، رقابت فکری، کثرت گرایی و شیوه زندگی دموکراتیک وجود ندارد. در مقابل اطاعت پذیری، سرسپردگی، سوکت و انفعال در این گفتمان امکان پرورش می یابند. (ص: ۶۹ تا ۷۱)

۴. گفتمان دموکراتیک

این گفتمان که از دوران انقلاب مشروطه شکل گرفت بر کردارهایی چون محدودیت قدرت، قانونگرایی، مشارکت، رقابت، تحمل و تاهل، نوگرایی و قرائت دموکراتیک از دین تاکید گذاشته است. از نظر تاریخی گفتمان دموکراسی سه ظهور اصلی داشته است: اولاً اینکه در مقابل پاتریمونالیسم قاجار در قالب جنبش انقلابی مشروطه ظهور یافت، ثانیاً در مقابل مدرنیسم مطلقه پهلوی در قالب نهضت ملی و انقلاب سال ۱۳۵۷ ظهور پیدا کرد و ثالثاً در مقابل استیلای سنت گرایی ایدئولوژیک پس از انقلاب اسلامی بویژه پس از سال ۱۳۷۶ در قالب نهضت جامعه مدنی تجسم یافته است. در آخرین قرائتی که از این گفتمان پس از انتخابات خرداد ۱۳۷۶ ظاهر شد عناصر مختلفی چون قانونگوایی به شیوه جنبش مشروطه، ضدیت با استبداد به شیوه نهضت ملی و تعبیری مدرن و دموکراتیک از اسلام به شیوه جریان روشنفکری دینی در آن یافت می شوند. آینده ی دموکراسی در ایران بنابراین بستگی به امکاناتی دارد که در پرتو گفتمان دموکراتیک برای فعال شدن نهادهای مدنی و تشکیلات سیاسی و مشارکت و رقابت آنها در عرصه عمومی پدید می آید. برخی شکاف های سیاسی - اجتماعی فعال در حال حاضر مانند شکاف بین سنت گرایی و مدرنیسم، اسلام و سکولاریسم و قانون گرایی و اقتدار گرایی مطلقه مبنای مای ساختار جامعه سیاسی ایران با کثرت گرایی را تشکیل می دهند. (ص: ۷۱ تا ۷۳)

گفتار سوم: بحرانهای دولت ایدئولوژیک

استدلال اصلی در این گفتار این است که حکومت اسلامی در ایران به عنوان دولت ایدئولوژیک از همان آغاز کم و بیش با چند بحران بالقوه ساختاری مواجه بوده است که به ویژه پس از سال ۱۳۶۸ آشکار و بالفعل شده اند. در این بخش بحرانهای مشارکت، مشروعیت و سلطه در مورد حکومت اسلامی ایران بررسی می شود. (ص ۷۵)

۱. بحران مشارکت سیاسی

توضیح آنچه در اینجا بحران مشارکت و به تبع آن بحران سلطه خوانده می شود نیازمند بررسی چشم انداز کلی صورتبندی و آرایش نیروهای سیاسی - اجتماعی در ایران پس از انقلاب است. به طور کلی ایران در فرآیند نوسازی خود از نیمه دوم قرن نوزدهم به بعد به دلایل ساختاری، تاریخی و اجتماعی نتوانست به راه نوسازی سرمایه داران و دموکراتیک به شیوه کشورهای غربی گام بگذارد. تمرکز قدرت در نظام استبداد شرقی، ضعف مالکیت و ضعف جامعه و طبقات اجتماعی در ایران قدیم مانع از آن می شد که منازعه ای عمومی میان دولت و جامعه رخ دهد و تنها منازعات افقی میان قبائل ممکن بود. بنابراین زمینه و نوع انقلاب اجتماعی از پایین پدید نیامد. با این حال اقدامات اصلاح طلبانه از بالا در ایران قبل از قرن بیستم به دلایل مختلف از جمله صنف سیاسی طبقات بالا و ناآگاهی حکام راه به جایی نبرد و در عوض انقلاب مشروطه عهده دار اجرای این وظیفه گردید. به طور کلی سیاست نوسازی دولت مطلقه پهلوی دو پیامد اصلی داشت. یکی تضعیف جامعه سنتی و طبقات ماقبل سرمایه داری و دیگری ایجاد زمینه های ظهور جامعه توده ای از طریق اصلاحات ارضی و اقتصادی، گسترش شهرنشینی، مهاجرت و غیره. همچنین دو پدیده موتور اصلی انقلاب اسلامی را تشکیل دادند.

شکاف نیروهای سنتی و مدرن در سالهای اولیه انقلاب در قالب دو گرایش عمده اسلامی و غیر اسلامی ظاهر شد که به طور کلی می توان از دو گرایش اصلی در درون بلوک قدرت در طی سالهای دهه ۱۳۶۰ سخن گفت. گرایش اول را می توان گرایش اشرافی - بازاری - سنتی نامید (راستسنتی) و گرایش دوم را خرده مالکان - رادیکال - سنتی (چپسنتی) خواند. در ذیل

گرایش اول باید از مواضع جامه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه تجار و اصناف نام برد که هوادار مالکیت خصوصی، عدم دخالت گسترده دولت در اقتصاد بودند. در ذیل گرایش دوم گروههایی مانند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، مجمع روحانیون مبارز، دفتر تحکیم وحدت... قرار داشتند که به خط امام هم شهرت داشت و از نوعی اقتصادی اسلامی، اصلاحات ارضی، قسط و عدالت، مداخله دولت در اقتصاد و..... حمایت می کرد. بدین سان شکافی که در بلوک گروههای سنتی از اواخر دهه ۱۳۶۰ شکل گرفته بود گسترش یافت و تنوع ایدئولوژیک در آن بیشتر می شد. به عبارت دیگر انسجام طبقه حاکم دچار ضعف می گردید و در عین حال بخش هایی از آن خود را بتدریج با خواسته ها و منافع طبقه متوسط جدید هماهنگ می دیدند. در نتیجه تعادل و آرایش نیروهای سیاسی در اواسط دهه ۷۰ آشکارا در حال دگرگونی بود و نهایتاً خود را در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ نشان داد. به طوریکه تحولات سالهای بعد از ۱۳۷۶ موجب پیدایش گروهها و احزاب و سازمان های جدید گسترش مطبوعات مستقل و شکل گیری برخی نهادهای جامعه مدنی گردید و قدری از شدت بحران مشارکت را کاست. اما پیدایش جریان ضد اصلاح بار دیگر محدودیت های بر مشارکت سیاسی و گسترش جامعه مدنی ایجاد کرده است و در نتیجه باید گفت که علی رغم برخی دستاوردها، بحران مشارکت سیاسی حل نشده است. (ص: ۷۶ تا ۸۸)

۲. بحران مشروعیت سیاسی

مبحث مشروعیت سیاسی به دلایلی اشاره دارد که از یک سو حکام براساس آنها به قدرت و سلطه خود مشروعیت می بخشند و از سوی دیگر اتباع داعیه حکام و فرمانروایان به قدرت و اقتدار را تصدیق می کنند. در جامعه شناسی سیاسی سه نوع از مشروعیت مطرح شده است که عبارتند از سلطه یا مشروعیت سنتی، کاریزمایی و قانونی، در هر نظام سیاسی یکی از سه نوع اقتدار غلبه می یابد. در اینجا نظام سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی بر حسب سه نوع سلطه آرمانی مشروعیت به سه دوره تقسیم می شود: (ص: ۸۸ تا ۸۹)

۲-۱. سیاست و اقتدار کاریزمایی: ۶۸ - ۱۳۵۸

نظامی که پس از انقلاب اسلامی مستر شد براساس اقتدار کاریزمایی آیت الله خمینی استوار بود. گرچه با تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی، اقتدار کاریزمایی و اقتدار سنتی در نهاد ولایت فقیه ادغام شد، اما شخص رهبر در آن دوران محور سیاست در ایران بود. در سایه اقتدار کاریزمایی رهبر، الیگارشوی روحانی نسبتاً مسنجمی شکل گرفت و طبقه روحانی ایران بالاخره توانست به خود هیأت و سازمان سیاسی ببخشد و سلسه مراتبی ایجاد نماید. بدین سان کارویژه اصلی ولایت فقیه پاسداری از مصلحت حکومت اسلامی تلقی می شود و در این کار لزوماً مشروط و مقید به شرع و قوانین دینی نخواهد بود. با این حال روی هم رفته و به رغم اصطکاک بالقوه میان اقتدار کاریزمایی، سنتی و قانونی، در آن دوران مشروعیت کاریزماتیک غلبه داشت و خلط و تداخل مشروعیت ها تا حد ایجاد بحران در مشروعیت پیش نرفت. (ص: ۸۹ تا ۹۱)

۲-۲. سیاست و اقتدار سنتی: ۷۶ - ۱۳۶۸

چنانکه گفته شد طبقه روحانی در سایه اقتدار کاریزمایی آیت اله خمینی صورت بندی یافت و وارث آن شد. اما از آن پس اقتدار کاریزمایی هر چه بیشتر در قالب ولایت فقیه نهادینه شد و به اساس اقتدار طبقه روحانی حاکم تبدیل گردید. بدین

سان ممیزی که بیشتر میان اقتدار کاریزمایی و سنتی ممکن بود به تدریج محو شد. عنصر کاریزماتیک و بسیج گرایانه اقتدار اولیه تضعیف شد و در نتیجه تعارض بالقوه میان اقتدار کاریزمایی و سنتی آشکار گشت. (ص ۹۱)

۲-۳. گرایش اقتدار قانونی و دموکراتیک و تشدید بحران مشروعیت

چون اقتدار کاریزمایی در اصل از سنت بر می آید و نهایتاً به آن باز می گردد، پس دو نوع اساس مشروعیت بیشتر وجود ندارد. در دوران ۷۶ - ۱۳۶۸ اقتدار سنتی بر اقتدار قانونی و دموکراتیک غلبه داشت اما پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ و با چرخش و آرایش تازه ای که در نیروهای سیاسی فعال پدید آمد به نحو فراینده ای به اقتدار قانونی و قانونگرایی برای تأمین مشروعیت نظام رجوع شد. پس از آن بود که منازعه میان مبانی سه گانه مشروعیت و نیروهای سیاسی - اجتماع پیشتیبان آنها شد تگرفت و به شکل بحرانی در مشروعیت ظاهر شد از یکسو تأکید تازه ای بر اقتدار کاریزمایی گذاشته شد؛ برخی گروههای هوادار ولایت مطلقه فقیه به ویژه در قطب راست افراطی سنتگرا تعبیرهای تازه ای از رهبری به عنوان نهادی و رأی قانون اساسی عرضه داشتند. برخی دیگر ولایت را به عنوان نهادی آرمانی و الهی توصیف کردند که به نظر آنها هیچ ربطی با حاکمیت مردم ندارد. همچنین برخی از گروهها و صاحب نظران از موضعی دموکراتیک و یا نو اندیشان درباره ولایت فقیه به ویژه در تعبیر مطلقه آن مسایلی را مطرح کرده اند و از ضرورت تحدید آن به قانون اساسی انتخاب مستقیم به وسیله مردم و محدودی آن دوران تصدی سخن گفته اند. ظهور تعبیرهای تازه مختلف از معنای ولایت فقیه خود حاکی از بحرانی است که در زمینه مشروعیت در حال شکل گیری بوده است. به طور کلی نظام سیاسی ایران در دهه ۱۳۷۰ با برخی مشکلات عمده در زمینه مشروعیت سیاسی مواجه شد. از یک سو سه منبع اصلی مشروعیت با یکدیگر در تعارض بودند و از سوی دیگر هیچ یک از منابع مشروعیت نتوانسته است قوت کافی به دست آورد. (ص: ۹۲ تا ۹۸)

۳. بحران سلطه سیاسی

به طور کلی دولت در صورت بندی اجتماعی باید بر حسب مقتضیات آن صورت بندی و از چشم انداز روابط با نیروها و طبقات اجتماعی، سه کار ویژه اصلی را برای حفظ سلطه و وحدت و انسجام خود ایفا کند. در مورد صورت بندی اجتماعی - سیاسی خاص ایران از ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ این سه کار ویژه به صورت زیر قابل بیان اند. اولاً دولت می بایست انسجام و وحدت طبقات سنتی و ماقبل سرمایه داری حاکم در بلوک قدرت را از طریق ایجاد استیلای ایدئولوژیک حفظ کند و از فعال شدن شکافهای بالقوه ممانعت به عمل آورد. ثانیاً از شکل و انسجام نیروهای متعلق به طبقات مدرن به شیوه های گوناگون جلوگیری کند و میان آنها تفرقه بیندازد و ثالثاً می بایست هم چنان بتواند جهت تأمین مقاصد خود به بسیج توده ای بپردازد. اما حکومت در عمل نتوانست میان نیروهای بلوک قدرت وحدت و انسجام ایجاد کند. بلکه بر عکس هسته اصلی آن نوعی شیوه انحصار گرایی در حکومت و انسداد سیاسی در عمل را پیشه کرد چنانکه دیده شد نیروهای اصلی بلوک قدرت در دوران مجلس سوم و بعد از آن با تجزیه مجمع روحانیون مبارز از جامعه روحانیت مبارز دچار شکاف درونی می شود. در دهه ۱۳۷۰ شکاف دیگری در بلوک نیروهای سنتی و محافظه کار حاکم رخ نمود، اینبار در قالب تعارض میان سنت و تجدد به عنوان راست سنتی و راست مدرن ظاهر شد. هر دو تعارض میزانی از قدرت طبقه حاکم را در انجام کارویژه های دیگر مستملک ساختند. بعد از انتخابات خرداد ۱۳۷۶ نهادهای دموکراتیک نظام تقویت شدند و مشارکت

مدنی و خود جوش به جای مشارکت توده ای و نفوذی گسترش چشمگیری پیدا کرد. اکثریت فکر تازه ای در حول آرمانهای جامعه مدنی و قانونگرایی شکل گرفت که پایگاه اجتماعی اصلی آنرا طبقات متوسط جدید، دانشگاهیان، روشنفکران و جوانان شهرها تشکیل می دادند. اکثریت سیاسی جدید هوادار قانونگرایی، گسترش جامعه مدنی و حقوق و آزادی های فردی است و در مقابل با مطلق گرایی ارزشی، سنت گرایی کورکورانه، کنترل و سرکوب فرهنگی و مشارکت نفوذی در سیاست مخالفت می ورزد. ظهور نخبه گرایی سیاسی در فرآیند انقلاب - تقویت عنصر اشرافیو پدرسالارانه - استعلایتشکیلات مردمی، ظهور و استیلا ی گروه های فشار و نفوذ، کوشش برای هم شکل سازی اذهان و غیره واکنش های خاموشی برانگیخت که بعد از خرداد ۷۶ به تدریج آشکار تر و سازمان یافته تر شد. بدین سان طبقات مدرن و ه بویژه طبقه متوسط جدید که در طی سالهای گذشته دچار انفعال و بیگانگی سیاسی گشته بود، فرصت تازه ای برای فعالیت و موضع گیری سیاسی پیدا کرد. چنین تحولاتی نتیجه مستقیم بحران سلطه ای بود که نظام سیاسی مستقر در هر سه کار ویژه مذکور پیدا کرده بود.

در جمع بندی این گفتار باید گفت که بحرانهای مشارکت مشروعیت و سلطه سه وجه واقعیت واحدی را تشکیل می دهند که از یک سو به ویژه در سال های پس از ۶۸ موجب تضعیف کار ویژه های اصلی حکومت در حفظ همبستگی و حل منازعات سیاسی و اجتماعی گردیده است و از سوی دیگر با ایجاد شکاف در بلوک قدرت نیروهای سیاسی تازه ای را ایجاد و یا آزاد ساخته است. (ص: ۹۸ تا ۱۰۶)

گفتار چهارم: مبانی ثبات و استمرار دولت ایدئولوژیک (تا سال ۱۳۷۶)

در این گفتار پایه ها و زمینه های تداوم دولت ایدئولوژیک بررسی می شود که عبارتند از:

۱. وجود جامعه توده ای

سابقه شکل گیری جامعه توده ای در ایران به دوران نوسازی در عصر پهلوی به ویژه در دهه ۱۳۵۰ باز می گردد. همین تحول خود، چنانکه پیشتر اشاره شد، در تقویت جاذبه ی ایدئولوژی دینی به عنوان ایدئولوژی انقلاب و بسیج سیاسی و انقلابی جمعیت شهری بسیار مؤثر بود. ایدئولوژی انقلاب اسلامی کوشیده است تا با تضعیف هویت های طبقاتی، قومی، محیطی و اجتماعی و با تقویت هویت اسلامی به مفهومی سراسری از طریق بهره برداری از رسانه های توده ای به همسان سازی اجتماعی جمعیت پردازد و همین اقدامات نیز بر گسترش جامعه توده ای و هویت توده ای مردم تأثیر بسزائی گذاشته است. بسیج توده ها هم در مبارزات سیاسی داخلی و هم در جنگ زمینه های گسترش جامعه توده ای را هر چه بیشتر تقویت کرد. به طور کلی جامعه توده ای ایران در سالهای پس از انقلاب تشنه ایدئولوژی نجات بخش، بسیج سیاسی و رهبری مذهبی بود و البته بخش عمده جامعه توده ای ایران را طبقات ماقبل مدرن و سنتی تشکیل می داده اند. بسیج توده ای خود عامل مهمی در تمرکز قدرت سیاسی در دست طبقه روحانی و حذف گروهها و سازمانهای مخالف و رقیب بوده است. در سالهای مذکور (دهه ۵۰) دولت در ایران تشکیلات جامعه مدنی را سرکوب و یا تضعیف کرد و در مقابل با توسل به بسیج توده ای بستر جامعه توده ای را هر چه بیشتر گسترش بخشید. (ص: ۱۰۷ تا ۱۱۰)

۲. نقش ویژه روحانیت

روحانیت از جهات مختلف طبقه حاکم در جمهوری اسلامی است. روحانیت در ایران بر طبق تفسیر اصلی از نظریه سیاسی شیعه علم و دانش و حکومت را عرصه انحصاری خود می دانسته است. پس از انقلاب ۵۷ این طبقه سازماندهی نظر تازه ای در قالب اندیشه ولایت فقیه پیدا کرد. و به یک طبقه سیاسی - اجتماعی تمامعیار تبدیل شد. جامعه روحانیت مبارز تهران که موقعیت مسلط در مجلس چهارم و پنجم پیدا کرد و نفوذ گسترده ایدر قوه قضائیه، شورای نگهبان و مجلس خبرگان رهبریداشتهست هم مرکزی روحانیت سیاسی حاکم و راست سنتی در ایران را تشکیل می دهد. در سالهای دهه ۱۳۶۰ شکاف عمومی و فراگیری که همه نیروهای سنتی اسلامی (اعم از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی) را فرا گرفته بود در جامعه روحانیت مبارز نیز ظاهر گشته بود. اختلافات اصلی بر سر سیاست اقتصادی، نقش دولت در اقتصاد، جایگاه بخش خصوصی و نیز مسئله فقیه رایج و فقه پویا بود. به همین دلیل بود که مجمع روحانیون مبارز در سال ۶۶ با موافقت رهبر انقلاب از جامعه جدا شدند و جنگ فقر و غنا را به عنوان موضع اصلی خود اعلام کرد بدین سان طبقه روحانی حاکم در ایران پس از انقلاب دچار نخستین شکاف درونی خود می شود. شکاف دومی که در درون آن نیروها رخ داد منجر به جدایی راست مدرن از راست سنتی شد. طبعاً اختلاف اساسی بر سر سیاست تعدیل اقتصادی بود. به علاوه در آستانه انتخابات مجلس پنجم موضع گیریهایی متقابل تشدید شد و گروه کارگزاران سازندگی از جناح راست فاصله گرفت و در مقابل جامعه روحانیت موضع گیری نمود. روی هم رفته تشکیلات روحانیت سنتی حاکم عمدتاً از حمایت بازاریان و اصناف برخوردار است و از مجلس چهارم تا انتخابات مجلس ششم در پارلمان حائز اکثریت بودند و برخی نهادهای اصلی قدرت مانند شورای نگهبان و مجلس خبرگان و قوه قضائیه وابسته به آنان هستند. (ص: ۱۱۰ تا ۱۱۶)

۳. سنت گرایی

سنت گرایی تجدد ستیزی که در طی چند دهه گذشته در ایران تکوین یافته بود پس از انقلاب اسلامی به جریان فکری و سیاسی مسلط تبدیل شده است. برخی از مفسران از این جنبش به عنوان بنیادگرایی اسلامی یاد می کنند و آنرا همراه با حرکت های مشابه در مذاهب دیگر مورد مطالعه تطبیقی قرار می دهند. با این حال باید گفت که این جنبش ها صرفاً مذهبی نیستند بلکه مبانی اجتماعی، تاریخی و فکری خاص دارند. به هر حال سنت گرایی چه از نوع مذهبی و چه از نوع غیر مذهبی جنبش است که در شرایط خاص تاریخی در واکنش به جهان مدرن و مجرد ظاهر می شود و در پی محافظت از نهادها و اندیشه هایی بر می آید که در جهان مدرن در معرض خطر و تهدید قرار می گیرند. از این رو می توان گفت که درون مایه آنها محافظه کاری از نوعی وحشت آلوده و هراس آمیز است. سنت گرایی در همه جا کم و بیش به ضدیت با میراث روشنفکری پرداخت و واکنش ترس آلود نسبت به لیبرالیسم، اومانیسم، مردم سالاری، آزادی و شیوه زندگی دموکراتیک نشان داد و با احیای سنت های مختلف در لباس جدید به حمایت از جامعه بسته، انضباط اجتماعی، سلسله مراتب و آمریت سیاسی و همنوایی فکری و اجتماعی پرداخت. در عصر دولت پهلوی در نتیجه تحولات و نوسازی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی میزان قابل ملاحظه ای از نارضایتی در بین طبقات و اقشار سنتی جامعه متراکم شده که هم ناشی از واکنش به محتوای اصلاحات و هم واکنش به شیوه انجام آنها بود.

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ در حقیقت به معنی بحران دولت مطلقه و مدرنیسم پهلوی بود که سرانجام زمینه را برای تبلور سیاسی واکنش ضد مدرنیستی جامعه سنتی فراهم کرد. به طور کلی سنت گرایی در ایران از دو گرایش ایدئولوژیک تشکیل شده است: یکی گرایش محافظه کارانه - منخبه گرایان و اشرافی مآبی که جهان بینی طبقات بالای سنتی را بازتاب

می بخشد و مقاومت بیشتری در مقابل گذار به جهان مدرن از خود نشان می دهد؛ و دیگر گرایش رادیکال تری که بیانگر آرمانهای خرده بوژروازی و طبقات پائین سنتی است و نزدیکی بیشتری با آرمانهای دموکراتیک دارد و همین گرایش است که پس از سال ۱۳۷۶ به نحوی تحول یافته و به واسطه ائتلاف با نیروهای طبقه متوسط جدید خصال دموکراتیکی پیدا کرده است. دشمن شناسی در ایدئولوژی سنت گرایی مهمترین وظیفه است، زیرا استمداد هویت جنبش تا حد زیادی مستلزم تصور دشمنان است. احساس خطر و وحشت در مقابل جهان نو روح سنت گرایی را سیراب و خرسند می سازد. از آنجایی که سنت گرایان روحاً نمی توانند به سبک مدرن زندگی کنند پس در پی از میان برداشتن آن سبک به طور کلی بر می آیند. سنت گرایی تجدد ستیز در ایران با تاکید بر قدرت اسلام و مقابله با غرب گذاشته پاسخگوی نیازهای روانی پیروان خود بوده است. (۱۱۷ تا ۱۲۷)

گفتار پنجم: زمینه های تحول در دولت ایدئولوژیک (از سال ۱۳۷۶ به بعد)

در این گفتار تحت زمینه ی اجتماعی، سیاسی و فکری مساعد برای دگرگونی در دولت ایدئولوژیک به عنوان عوامل و فشارهای درونی و سپس تأثیر فرایندهای جهانی شدن در حوزه های مختلف به عنوان فشارها و عوامل بیرونیمطالعه می شود. در خصوص عوامل داخلی رشد و گسترش نیروی طبقه متوسط جدید و روشنفکران همراه با ظهور تشکلات جامعه مدنی و پیدایش اندیشه پلورالیسم دینی به عنوان مجموعه ای به هم پیوسته بررسی می شوند. (ص ۱۲۹)

۱. زمینه های اجتماعی: نیروی طبقه متوسط جدید و خواسته های سیاسی آن

استدلال ما در اینجا این است که در طی سالهای بعد از انقلاب اسلامی و بویژه در دهه ۱۳۷۰ طبقه فعال سیاسی جدیدی پدید آمده است که خواسته های شخصی دموکراتیک دارد و از ایدئولوژی نسبتاً روشنی برخوردار است، هرچند از حیث سازماندهی تنها در سالهای اخیر دستاوردهایی داشته است. گرچه پایگاه اجتماعی این طبقه فعال سیاسی طبقه متوسط جدید است لیکن ویژگی اصلی آنرا نه خواست های اقتصادی محض بلکه مطالبات فرهنگی، اجتماعی و ایدئولوژیک و سیاسی تشکیل می دهد که تحقق آنها نیازمند استقرار نهادهای دموکراتیک است. بر خلاف طبقات بالا و پایین طبقه متوسط جدید واجد شرایط اقتصادی و سیاسی و ایدئولوژیک لازم برای ظهور و فعالیت به عنوان نیرویی سیاسی بوده است زیرا هم رابطه اقتصادی ضعیفی با حکومت داشته، هم از نظر سیاسی احساس بیگانگی می کرده و از مشارکت سازمان یافته در سیاست محروم بوده و هم از حیث ایدئولوژیک با ایدئولوژی سنت گرای اسلامی سازش نداشته است. انسداد فضای سیاسی و عدم امکان مشارکت خودجوش به ویژه در سال های پس از ۱۳۶۸ در گسترش آگاهی سیاسی طبقات متوسط مؤثر بود. تاکید بر تعهد ایدئولوژیک در استخدام ها به جای تخصص و کارشناسی بیش از همه به طبقه متوسط جدید آسیب می رساند. همچنین کنترل اخلاقی و فرهنگی و فکری از طریق مختلف و نظارت بر رسانه های جمعی، طبقه متوسط جدید بیش از دیگران لطمه وارد می کرد. همه این عوامل در گسترش نارضایتی در بین آن طبقه مؤثر بود. روشنفکران هسته اصلی نیروی سیاسی طبقه متوسط جدید را تشکیل می دهند و از تحولات گسترده فرهنگی سیاسی و اجتماعی حمایت می کنند. آرمانهای اصلی آنها در مفاهیمی چون توسعه سیاسی، جامعه مدنی، دموکراسی، و حقوق بشر خلاصه می شود.

یکی دیگر از اجزاء اصلی جنبش طبقه متوسط جدید را سازمانهای دانشجویی تشکیل می دهند. انجمن اسلامی دانشجویان بویژه از سال ۱۳۶۸ به بعد هویت مستقلی یافته اند. در حالیکه پیش از آن بر اسلام گرایی تاکید می رفت از آن پس عدالت طلبی، قانونگرایی و آزادی خواهی آرمانهای اصلی آن را تشکیل داده اند. با توجه به این تحولات دولت در پی ایجاد سازمانهای دانشجویی موازی برآمد و انجمن اسلامی دانش آموزان و جامعه اسلامی دانشجویان را ایجاد کرد، هدف ظاهری از این اقدام ایجاد سازمانهای متعدد دانشجویی در سطح دانشگاهها بود. اما هدف اصلی دولتی کردن آنها بوده است.

فعالیت سیاسی انجمن های اسلامی دانشجویان در انتخابات دور هفتم ریاست جمهوری بسیار چشمگیر شد و آنها صراحتاً سیدمحمد خاتمی را به عنوان کاندیدای مورد قبول و مرجع خود اعلام داشتند و با آشکار شدن کامل مواضع انجمن های دانشجویی مسئله اسلامی کردن دانشگاهها برای بار دوم مطرح شد. به طور کلی شکافی که درون طبقه حاکم روحانی در اواخر دهه ۱۳۶۰ (میان گرایش های اقتصادی راست و چپ) و سپس در اوایل دهه ۱۳۷۰ (میان گرایش های فرهنگی راست سنتی و راست مدرن) پدیدار شد، مجالی برای فعالیت و ابراز وجود طبقه متوسط جدید و نیروهای روشنفکری فراهم ساخت. (ص: ۱۳۰ تا ۱۴۳)

۲. زمینه های سیاسی: سازمانها و احزاب سیاسی جدید

چنانکه قبلاً اشاره شد با ظهور و گسترش گفتمان دموکراسی در حد برهه تاریخی در ایران امکانات ساختاری برای مشارکت و رقابت تشکلات جامعه مدنی و نیروها و احزاب سیاسی فعال شده است. در حال حاضر جامعه سیاسی ایران می تواند به طور بالقوه نظامی چند حزبی است که بر اساس دو شکاف عمده و فعال متقاطع تولید کند. شکاف اول همان تعارض تاریخی میان سنت گرایی و تجدد گرایی است که در عرصه زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بروز آشکار یافته است و شکاف دیگر شکافی شبه طبقاتی میان اتاتیسیم و لیبرالیسم اقتصادی است که اساس گرایش های راست و چپ در حوزه اقتصادی را تشکیل می دهد. از همین رو همه احزاب سیاسی و گروههای فعال و موجود را می توان در درون فضای ایجاد شده به واسطه تقاطع در شکاف مذکور جایابی کرد. بنابراین چهار بلوک بالقوه احزاب سیاسی قابل تصور است:

الف. احزاب و گروههای سنتی و محافظه کار اسلامی

ب. احزاب و نیروهای رفرمیست اسلامی

ج. احزاب لیبرال، ناسیونالیست و سکولار

د. احزاب و گروههای سوسیال دموکراتیک

دو بلوک اخیر یا از لحاظ سیاسی فعال نبوده و یا در درون بلوک قدرت وارد نشده اند. در مقابل دو دسته اول در طی بیست سال گذشته بلوک قدرت را به درجات مختلف اشغال کرده اند و عمده کشمکش های سیاسی هم میان آن دو رخ داده است. مجموعه احزاب و گروههای رفرمیست اسلامی در ائتلاف با سازمانها و تشکلات جامعه مدنی و طبقه متوسط جدید، یکی از عوامل و زمینه های اصلی تغییر و دگرگونی در دولت ایدئولوژیک را تشکیل می دهند. روی هم رفته چنانکه

قبلاً اشاره شد رأس مردم جنبش اصلاحات سیاسی در ایران بوسیله گروه‌های قدیمی تری چون روحانیون مبارز و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اشغال شد ولی قاعده آن از احزاب و سازمان‌های نو پدید متعلق به طبقه متوسط جدید تشکیل می شود. (ص: ۱۴۳ تا ۱۴۹)

۳. زمینه های فکری: کثرت گرایی عقیدتی و ارزشی

مطالعه زمینه های تغییر و تحول در جمهوری اسلامی بدون اشاره ای به اندیشه دینی و تعبیر و تفسیر دموکراتیک آن در مقابل تعبیر فقهی و شرعی مسلط کامل نخواهد بود. این بحث گاه تحت عنوان قرائت های مختلف از اسلام مطرح می شود. جمهوری اسلامی نخستین تجربه تمام عیار از حکومت روحانی - دینیشیعه در ایران نبود که به بازارهای حکومت مدرن نیز مجهز گشته و تجزیه کاملاً تازه ای به شمار می رود. به همین دلیل اندیشه اصلاح طلبی جدید مدتی طول کشید تا خود را باز یافت. در این اندیشه دیگر تقابل های گذشته (میان جهان اسلام و استعمار غرب، دین و علم و تکنولوژی و غیره) معنا در نمی نماید. بدین سان بطور کلی با تغییر انگیزه های اصلی اصلاح فکر دینی شکل اصلاح نیز تحول یافته است و یکی از انگیزه های اصلی اصلاح ایجاد سازش بین اسلام و نظام های سیاسی - اجتماعی جدید بوده است. تعریف رابطه بین اسلام و دموکراسی دست کم در ایران محصول تحولات پس از انقلاب اسلامی است و از بحث رابطه اسلام با تجربه و علم جدید مشخص تر و دقیق تر است و از آن فراتر می رود. در این دوره نگرش تأویلی جدیدی نسبت به دین در نظر گرفته می شود به این معنا که تعبیرات انسانی، تاریخی و غیر دینی بر تعبیر از دین تأثیر می گذارد در حالی که در تعبیر قبلی ایدئولوژی در انحصار دین باقی می ماند. که بنا بر این دیدگاه کلی اولاً فهم کتاب و سنت در اسلام حق اختصاصی هیچ صنف یا طبقه خاصی نیست و هر کسی صلاحیت علمی و روش قابل قبول تفسیر این متون را ارائه کند، حق تفسیر این متون را دارد و ثانیاً هیچ متنی تفسیر منحصر به فرد ندارد و از همه ی متون تفاسیر متفاوت می توان ارائه داد. (ص: ۱۴۹ تا ۱۵۴)

۴. زمینه محیطی: فرایند جهانی شدن و موقعیت ایران

۴-۱. جهانی شدن

جهانی شدن مجموعه فرایندهای پیچیده ای است که به موجب آن دولت های ملی به نحو فراینده ای به یکدیگر وابسته می شوند و همین وابستگی مشکلاتی برای مفهوم حاکمیت ملی معنای قدیم ایجاد می کند. فرایند جهانی شدن را معمولاً در چهار حوزه فنی، اقتصادی سیاسی و فرهنگی مطالعه می کنند. تأثیر فرایندهای جهانی شدن هم اینک در کشورهای منطقه خاورمیانه مشهود شده است، تحت تأثیر امواج جهانی دموکراسی و آزادسازی فضای سیاسی، تحولات چشمگیری در این منطقه رخ نموده و تغییراتی در روابط دولت با جامعه مدنی پدید آمده است. (ص: ۱۶۱ تا ۱۶۹)

۴-۲. موقعیت ایران

در ایران توجه فرایند و فشارهای جهانی شدن در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و با ظهور گروه سیاسی کارگزاران سازندگی آغاز شد و اختلافاتی میان مجلس شورای اسلامی و دولت رفسنجانی ایجاد کرد. ارتباط با نظام اقتصاد

جهانی، گسترش صادرات و واردات، کوچک کردن حجم فعالیت های دولتی و غیره به عنوان اهداف اصلی گروه کارگزاران و دولت هاشمی، با فرآیندهای جهانی شدن هماهنگی کامل داشت، هر چند اجرای این اهداف و سیاست ها در داخل مواجه با موانع و مخالفت های مختلف شده است. در حوزه سیاسی نیز کارگزاران بر خلاف جناح راست بر اهمیت نهادهای دموکراتیک مذکور در قانون اساسی و مشارکت و نقش مردم کنار ولایت فقیه و محدودیت نهاد ولایت فقیه به قانون اساسی تاکید کرده اند. از این روست که تشنج زدایی در روابط خارجی، تلاش برای تغییر برداشت جامعه بین المللی از رفتارهای سیاسی ایران و اصلاح چهره بین المللی ایران مواضع اصلی گروه کارگزاران را تشکیل داده است. فرایند جهانی شدن در عین حال که موجب کاهش و تغییر در حاکمیت و خودمختاری دولت های مرکزی می شود. به تقویت احساس هویت فرهنگی و قومی اقوام و اقلیت های فرهنگی نیز می انجامد و این قضیه در مورد ایران با توجه به سلطه شیعیان و فارس زبانان می تواند یکی از چالش های توسعه در آینده را تشکیل دهد. حل چنین مشکلاتی در راه توسعه کشور مستلزم برقراری نوعی دموکراسی قومی نیز خواهد بود. به نظر می رسد که فشارها و فرآیندهای جهانی شدن خواه ناخواه مقاومت ی فرهنگی و سیاسی را تضعیف کند و چاره ای جز پذیرش نظم نوین باقی نگذارد. (ص ۱۶۸ تا ۱۷۵)

نتیجه گیری: اصلاحات سیاسی و فرایندگذار به دموکراسی

۱. گذار به دموکراسی

از آنچه گفته شد چنین بر می آید، که نظام سیاسی ایران در شرایط گذار تدریجی به صورتبندی سیاسی متفاوتی قرار گرفته است که می توان از آن به گذار از دموکراسی صوری به شبه دموکراسی سخن گفت. نظریه پردازان گذار به دموکراسی که معمولاً از امواج دموکراسی سخن به میان می آورند عامل اصلی وقوع این فرایند را سرایت دموکراسی در سطح جهان و به ویژه در سطح مناطق جغرافیایی - فرهنگی خاص میدانند. اما صرف فشارهای منطقه ای یا جهانی بدو نپیدایش زمینه های مساعد داخلی برای گسترش دموکراسی کفایت نخواهد کرد.

چشم انداز تحولات و شرایط داخلی ویژگی های دوران گذار را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

اول. در دوران گذار فرایندهای دموکراتیک اتفاقی، پراکنده و پیش بینی نشده ای در طی مبارزات غیرمستقیم و پیش بینی ناپذیری رخ می دهد که خود مهم ترین نشانه وضع گذار است.

دوم. دوران گذار دوران ابهام و عدم وضوح به ویژه در رابطه با جهت گیری های آینده می باشد.

سوم. در دوره های گذار هزینه های مادی و روانی فعالیت های سیاسی بسیار سنگین تر از اوضاع عادی می شود. کشمکش، زدو خورد و افزایش خشونت از ویژگی های اصلی این دوران است.

چهارم. از ویژگی های ساختاری آن افزایش شمار و انواع گروه هایی است که هم قواعد سیاسی برای دیگران پیشنهاد می کنند و هم مخاطب پیشنهاد دیگران قرار می گیرند.

پنجم. ابهام در ماهیت قواعد لازم الاتباع از حیث فرمانبرداری سیاسی، از ویژگی های اساسی دوره گذار است.

ششم. در دوره های گذار زندگی سیاسی و منازعات اصلی آن اغلب تمایل به دو قطبی شدن پیدا می کند.

هفتم. در دوره های گذار، جا به جایی در کنترل و تصرف و کاربرد منابع و ابزار های قدرت افزایش می یابد و نیروهای متعارض برای تصرف مواضع و کرسی های قدرت به رقابت شدید با یکدیگر می پردازند.

هشتم. دوران گذار از حیث تولید نظریه و اندیشه دوران پربار و مولدی است

به هر حال در عرصه عمل اصلاحات سیاسی یکی از ابزارهای عمده برای تسهیل فرایند گذار به دموکراسی به شمار می رود. (ص: ۱۷۷ تا ۱۸۱)

۲. اصلاحات سیاسی

چهار مسئله اساسی جوهر سیاست را تشکیل می دهند:

اول. برابری شهروندان در درون جامعه سیاسی؛ که یکی از اهداف اصلی اصلاحات سیاسی گذار به اصل برابری در جامعه سیاسی بوده است.

دوم. تأمین امنیت؛ کارویژه اصلی دولت تأمین امنیت متقابل می باشد که از اهداف اصلاحات تقویت قدرت دولت برای ایفا و اجرای کارویژه هایی نظیر ایجاد امنیت و نظم، اجرای قانون، تأمین رفاه می باشد.

سوم. شیوه ی حکومت؛ که یکی از اهداف عمومی اصلاحات سیاسی در همه جا بوده است.

چهارم. توزیع منابع قدرت؛ یکی از ویژگی های ذاتی و معرف دموکراسی مدرن توزیع نهادی قدرت و جلوگیری از تمرکز و انحصار آن است.

اصلاحات را بر حسب نوع دولتی که در آن رخ می دهد می توان به سه دسته تقسیم کرد:

الف. اصلاحات در دولت سنتی؛ که به واسطه عقب ماندگی از جوامع توسعه یافته و با هدف افزایش کارایی و توانایی دولت می باشد.

ب. اصلاحات در دولت مدرن؛ که خصلتی قانونی دارد و از طریق ویژه توسط نهادهایی مستقر به ویژه پارلمان می باشد.

ج. اصلاحات در دولت ایدئولوژیک؛ که هدف اصلی آن اجرا و گسترش یک ایدئولوژی سراسری است که به زندگی اجتماعی و فرهنگی شکل و سامان ببخشد. (ص: ۱۸۱ تا ۱۸۵)

۳. ویژگی های اصلی جنبش اصلاحات در ایران

دولت و گرایشی که در نتیجه انتخابات سال ۱۳۷۶ غلبه نسبی یافت در پی تغییر ویژگی های اصلی نظام جمهوری اسلامی خود دارای ویژگی های زیر می باشد:

یک. در مقابل خصلت ایدئولوژیک نظام بر اصالت قانون اساسی یا قانونگرایی تاکید شده است

دو. کوشش هایی برای تبدیل الیگارشی حاکم به نوع دموکراسی محدود یا شبه دموکراسی صورت گرفته است

سه. در جهت گسترش ظرفیت مشارکت سیاسی مردم فعالیت احزاب و گروه های سیاسی تشویق شده است

چهار. کوشش هایی در جهت تقویت تشکل ها و نهادهای مدنی انجام گرفته است.

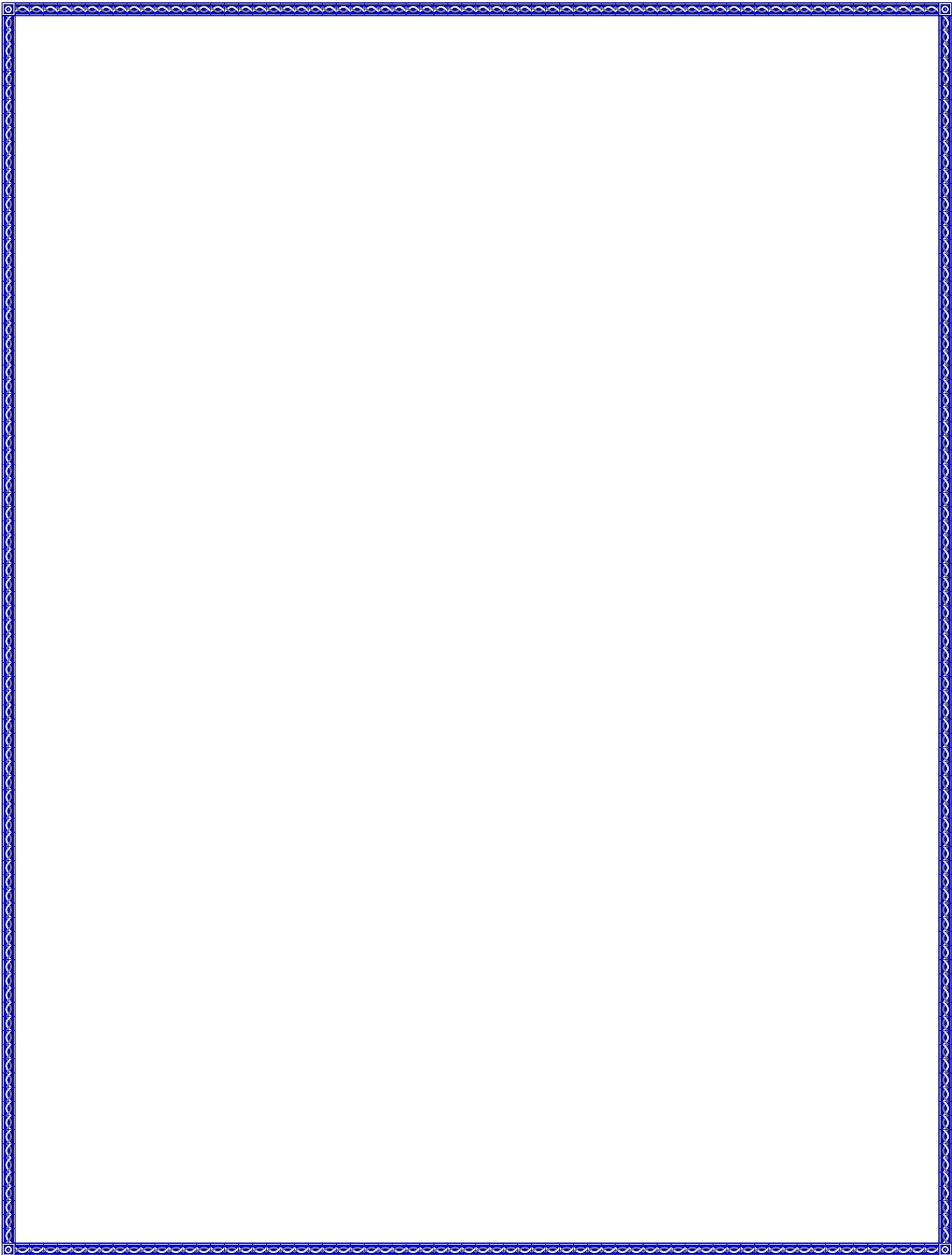
پنج. اقداماتی در جهت نهادمند کردن نظام سیاسی و نظارت بر اجرای قانون اساسی و شفاف سازی فضای رقابت های سیاسی پوشیده صورت گرفته است.

شش. یکی از اهداف اصلی جنبش اصلاحات تقویت کار ویژه های اصلی دولت بوده است.

هفت. در مورد رفع اختلال در فرایندهای ارتباطی با سیستم بین المللی دیپلماسی تازه ای در پیش گرفته شده است. (ص : ۱۸۵ تا ۱۸۸)

۴. واکنش های ضد اصلاحی

جریان اصلاحات سیاسی در ایران از همان آغاز با واکنش های ضد اصلاحی روبرو گردید، از جمله این واکنش ها: کوشش در جهت تحکیم و تقویت دولت ایدئولوژیک و ایدئولوژی اولیه انقلاب و جلوگیری از هرگونه تجدید نظری در آن، مخالفت با هر گونه پلورالیسم و قرائت های گوناگون از سنت و مذهب، پاسداری از گروه های حاکم سنتی و محافظه کار به عنوان پاسداران اصلی انقلاب، حمایت از مشروعیت تئوکراتیک و کاریزماتیک در مقابل دموکراسی و پارلمانتاریسم؛ تکیه بر گروه های نفوذ و فشار به عنوان اهرم های اصلی فعالیت و مشارکت در سیاست؛ مقابله با آزادی های مدنی و سیاسی به ویژه آزادی مطبوعات و رسانه ها بوده است (ص : ۱۸۸ تا ۱۹۰)



دبایچه ای بر جامعه سناسی سیاسی ایران

دولت و نیروهای اجتماعی

سازمان

طبقات و نیروهای اجتماعی سنتی

سازمان
روحانیت
طبقات بازاری
دهقانان

طبقات و نیروهای اجتماعی مدرن

طبقه متوسط جدید
طبقه کارگر

نیروها و سازمان های سیاسی پس از انقلاب

بنیادگرای اسلامی
لیبرال طبقه متوسط

منازعات سیاسی و شکل گیری بلوک قدرت

چپ گرای اسلامی
سوسیالیست و
ملک پرستان

ماهیت دولت در سال های ۱۳۶۰ تا ۱۳۷۶

ویژگی های ایدئولوژیک دولت جامع
القاء
عناصر دموکراسی
نمایشی
عناصر شبه دموکراسی

توزیع اجتماعی قدرت در جمهوری اسلامی

گفتمانهای سیاسی عمده در تاریخ معاصر ایران

پاتریمونیالیسم سنتی
مدرنیسم مطلقه پهلوی
سنت گرایی ایدئولوژیک
دموکراسی

بحران های دولت ایدئولوژیک

بحران مشارکت سیاسی
بحران مشروعیت سیاسی
بحران سلطه سیاسی

مبانی ثبات و استمرار دولت ایدئولوژیک (تا سال ۱۳۷۶)

جامعه نوده
ای
طبقه
روحانیت
سنت گرایی

زمینه های تحول در دولت ایدئولوژیک از سال ۱۳۷۶ به بعد

زمینه های اجتماعی
زمینه های سیاسی
زمینه های فکری
فرایند جهانی
شدید

اصلاحات سیاسی و فرآیند گذار به دموکراسی

گذار به دموکراسی
اصلاحات سیاسی
ویژگی های کلی اصلاحات و سند اصلاحات در
ایران

۱. نقد روشی و شکلی

- گرایش به نگاه طبقاتی دارد که متأثر از نگاه کارل مارکس می باشد.
- نویسندگان به گونه ای الگوی نظری جامعه شناسی غربی را بر تحولات پس از انقلاب ایران تحمیل کرده است.
- در الگوی تحلیلی نویسندگان نقش عوامل خارجی نادیده گرفته شده است.
- تکرار متعدد برخی مطالب به ویژه در مبحث نیروهای سیاسی
-

۲. نقد محتوایی

- اندوخته نویسندگان از سنت کم است و یا شاید از آنجا که سنت را در تضاد با مدرنیته می داند نمی خواهد که سنت بر دیدگاهش تأثیر داشته باشد.
- چارچوب تحلیلی نویسندگان سکولاریستی و برداشت او مادی می باشد.
- به جهانی شدن نگاهی خوش بینانه دارد در حالی که جهانی شدن موجب روی آوردن به مادیات و دوری از معنویت شده است.
- گفتمان شکل یافته در دوره ریاست جمهوری دکتر محمود احمدی نژاد پیش بینی نویسندگان را مبنی بر غلبه گفتمان دموکراسی بر ایران پس از زمان حجت الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی را دچار چالش نموده است.
- نگاه بد بینانه به سنت و واژه های مشابه
- کم رنگ دیدن انقلاب اسلامی به عنوان عامل اصلی گذار به مردم سالاری
- سیاه دیدن همه فعالیت های گروه های سنت گرا در تضاد با دموکراسی

۳. نقد رویکردی

کتاب مبتنی بر تحلیل طبقاتی است در حالی که تحلیل طبقاتی در مورد جوامع صنعتی و نوسازی شده معنا و کاربرد دارد و نمی توان آن را در مورد جوامع ما قبل صنعتی یا در حال گذار مورد استفاده قرار داد.